

دو دستگی در

شیعیان امام کاظم (ع)

و پیدایش فرقه «واقفه»*

◀ م. علی بیوکارا

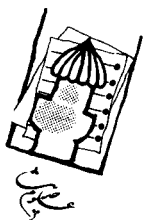
◀ ترجمه: وحید صفری

[مقدمه]

هدف از این تحقیق، بررسی شکافی است که پس از شهادت امام موسی کاظم (ع) (م ۷۹۹/ ۱۸۳ ق) در میان شیعیان امامی ایجاد شد. بزرگ ترین شکاف توسط کسانی که «واقفه» خوانده می شدند، ایجاد شد و علی رغم این واقعیت که شکاف یاد شده به دلیل مدت طولانی و ابعاد کاملاً جدی اش یکی از حوادث مهم در تاریخ امامیه بود، هنوز هیچ کار دانشگاهی جامعی به زبان های غربی در مورد آن انجام نشده است.

در سال ۱۹۰۸ م، آی فرید لندر در توضیحاتی که درباره ترجمه خود از بخشی از کتاب الفصل ابن حزم درباره فرق اسلامی داد، اطلاعات مختصری درباره واقفه ارائه کرد.^۱ شاید راجکفسکی، اولین نویسنده ای بود که برخی وقایع تاریخی درباره واقفه را

* Arabica, tome XLVII, pp.78-99.



را به رشته تحریر درآورد. او بعد از شرح مختصری درباره گروه‌های مختلف واقفی، می‌گوید که احتمالاً اینها گروه‌های جدای یک فرقه نبودند. آنها تنها عقاید مختلفی در مورد معنای حقیقی غیبت [امام] کاظم (ع) و نقش او در آینده به عنوان قائم، ارائه می‌کردند.^۲ محقق دیگری که توجه مختصری به این فرقه نشان داد، مونتگمری وات است. بیشتر اطلاعاتی که توسط او ارائه شده، از دو منبع اخذ شده است: فرق الشیعی نوبختی و الفهرست شیخ طوسی.^۳

جاسم حسین، به طور خلاصه، نقش برخی از وکلای [امام] کاظم (ع) را در به وجود آمدن واقفه بیان نمود.^۴ ژوزف فان اس، هنگامی که به بررسی رابطه هارون الرشید و شیعه پرداخت، اطلاعات اندکی در مورد روش وکالتی کاظم (ع) ارائه کرد و تعدادی از احادیث امامی درباره وکلای واقفی او را ذکر کرد.^۵ ویلفرد مادلونگ، در نوشته‌هایش درباره عقاید شیعیان نخستین درباره «قائم»، اعتقاد واقفیان در زمینه قائم را بررسی کرده است. او تأکید می‌کند که برخی از عقاید واقفی، بعدها و زمانی که شیعیان اثنا عشری، امام دوازدهم را به عنوان «قائم» اعلام

۲. ر. ک:

W.W.Rajkowski, "Early Shiism in Iraq", unpublished Ph.D thesis, (U. of London SOAS, 1955), PP.616-618.

۳. ر. ک:

M.W.Watt, "The Formative Period of Islamic Thought", (Edinburg, 1973), pp.160-1; idem, "Sidelights on Early Imamate doctrine", *Studia Islamica*, 31, (1970), p.295.

۴. ر. ک:

Jassim Hussain, "Occultation of the Twelfth Imam: a historcal badkground" (London, 1982), pp.80,1; idem "New Lights on the Activities of the Imamities during the time of Musa al-Kazim", *Alserat*, 4/iv, (1978), p.40.

۵. ر. ک:

Josef Van Ess, "Teologie und Gesellschaft", iii, (Berlin & New York, 1992), p.40.



کردند، مورد استفاده آنان قرار گرفت. مادلونگ، همچنين اسامی برخی از دانشمندان واقفی را که مطالبی درباره غیبت نوشته اند، ذکر می کند. ^۶ م. ع. امیر معزی نیز نام برخی از نویسندگان و عنوان برخی از نوشته های واقفی و قطعی را که احتمالاً برای اهداف مجادله انگیز نگاشته شده اند، ذکر کرده است. ^۷

حسین مدرسّی، آن گاه که بحران جانشینی در شیعه امامیه را بررسی می کند، کمی درباره فرقه واقفه نیز بحث کرده است. دو پاورقی بلند او درباره واقفه، شامل اطلاعات ارزشمندی است. ^۸

در چاپ اول دائرة المعارف اسلام، هیچ مدخلی درباره واقفه وجود ندارد. در چاپ دوم آن، انتظار می رود که به زودی مدخلی مربوط به این فرقه گنجانده شود. در مورد بشیریه، یکی از زیرگروه های افراطی واقفه، هیچ اطلاعات مناسبی به زبان انگلیسی وجود ندارد. اچ هالم، فصل قابل توجهی را به زبان آلمانی به محمد بن بشیر، بنیانگذار این فرقه اختصاص داده است. ^۹ علی رغم این واقعیت که اولین بار ادعای امامت احمد بن موسی، بلافاصله بعد از مرگ کاظم (ع) رخ داد، هیچ کدام از نوشته های مربوط به این دوره بحرانی، این مسئله را پیگیری نکردند. هدف این مقاله آن است که با استفاده از همه اطلاعاتی که در منابع موجود، در دسترس است، این شکاف ها را در میان شیعه امامیه بررسی کند.

۶. ر. ک:

W Madeung, "al-Mahdi", E12, v,p.1236.

۷. ر. ک:

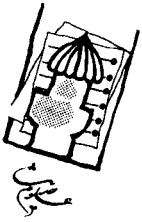
M.A.Amir-Moezzi, "The Divine Guiden in Early Shiism", (New York, 1994), pp.101-102.

۸. ر. ک:

H. Modarresi, "Crisis and Consolidation in the Formative Peeiod of Shiite Islam", (Princeton, 1993), pp.60-2, footnotes:30, 33.

۹. ر. ک:

Heintz Halm, "Die Islamische Gnosis", (Zurich & Munich, 1932), pp.2330-2339.



۱. واقفه

هنگامی که موسی کاظم(ع) در سال ۱۸۳ ق / ۷۹۹م، از دنیا رفت، در جامعه شیعه انشقاق بزرگی رُخ داد. تعداد قابل توجهی از مردم که پیرو برخی از شاگردان برجسته کاظم(ع) بودند، مرگ امام را انکار کردند و اعلام داشتند که او غایب شده و روزی به عنوان قائم، برای برپا ساختن عدل و مساوات بر روی زمین باز خواهد گشت. آنها همچنین از پذیرفتن امامت علی بن موسی الرضا(ع) که بنا به ادعای برخی از طریق عهدی جانشین پدرش شده بود، سر باز زدند.^{۱۰} از آن جا که آنان، سیر امامت را در امام کاظم(ع) متوقف کردند و تداوم آن را پیگیری نکردند، «واقفه» نامیده شدند.^{۱۱} چنین

۱۰. گروه دیگری که «قطعیه» نامیده می شدند، اعلام کردند که بعد از کاظم(ع)، علی الرضا(ع) امام جدید آنان است. شیعیان بعدی که از سیر امامت، که شامل دوازده امام می شود، پیروی می کردند، علی الرضا(ع) را بعد از پدرش کاظم(ع) که هفتمین امامشان بود، به عنوان امام هشتم پذیرفتند. برای متونی که انتخاب علی الرضا(ع) برای امامت توسط پدرش را تأیید می کنند، ر. ک: الکافی فی علم الدین، محمد بن یعقوب کلینی، ویراسته علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۱ش / ۱۹۶۱م، ج ۱، ص ۱۹-۳۱۱؛ الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان البغدادی (المفید) الارشاد، که توسط I.K.A.Howard با مشخصات زیر ترجمه شده است:

"The Book of Guidance into Lives of Twelve Imams", (London, 1981), pp. 461-465.

۱۱. ر. ک به: فرق الشیعه، حسن بن موسی النوبختی، ویراسته اچ ریتز، استانبول، ۱۹۳۱م، ص ۶۷-۷۰؛ المقالات والفرق، سعد بن عبدالله القمی، ویراسته محمدجواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳م، ص ۸۹-۹۱؛ مقالات الاسلامیین، عبدالله بن احمد البلخی، ویراسته ای ام اس، دنیا، قاهره، ۱۹۶۳م، ج ۲، ص ۱۸۱ (فصلی که مربوط به فرق امامی است و توسط قاضی عبدالجبار معتزلی در کتابش المغنی فی ابواب التوحید و العدل نقل شده است)؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن علی بن اسماعیل الأشعری ویراسته اچ ریتز، استانبول، ۱۹۲۹م، فصل اول، ص ۹-۲۸؛ کتاب الزینة فی الکلمات الإسلامیة العربیة، أبو حاتم أحمد بن حمدان الرازی، ویراسته ای اس سامرای، در کتاب ویراستار؛ الغلو والفرق الغالیة فی الحضارة الإسلامیة، بغداد، ۱۹۸۲م، ص ۲۸۹-۲۹۰؛ کتاب الملل والنحل، محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، ترجمه شده توسط J.GELynn و A.K.Kazi با مشخصات زیر:

The Section on Muslim Sects in Kirab al-Milal wa al-Nihal (London, 1984), p.145.



ادّعایی در تاریخ ایدئولوژی شیعی چیز جدیدی نبود. شیعیان، کاملاً با اعتقاد به غیبت آشنا بودند و به نظر می‌رسد که این عامل، پذیرفته شدن اعتقاد به واقفه توسط تعداد زیادی از آنان را تسهیل کرده باشد.

بنا به نظر نوبختی، عبدالله بن سبا، یکی از غلات شیعه در محفل علی بن ابی طالب (ع)، اولین شیعی ای بود که آرای مشابهی را [در مورد غیبت علی (ع)] ارائه کرد. هنگامی که علی (ع) از دنیا رفت، عبدالله ادّعا کرد که او هنوز زنده است و تا زمانی که او به این جهان بازگردد و با عصای خود، عرب‌ها را براند، نخواهد مُرد. ^{۱۲} پیروان عبدالله، معتقد بودند که علی (ع) در آسمان هاست. رعد، صدای او و برق، شلاق اوست. آنها عادت داشتند که هنگام شنیدن صدای رعد بگویند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین!». ^{۱۳} گروه مشابه دیگری شهادت حسین بن علی بن ابی طالب (ع) در کربلا را نفی کردند. ^{۱۴} آنها معتقد بودند که او مانند مسیح به آسمان‌ها پرواز کرده است. ^{۱۵} آنان به عنوان شاهدی بر مدّعی خود، این آیه از قرآن را ارائه می‌کردند:

ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً. ^{۱۶}

بنا بر این [معتقدند] قتل حسین (ع) واقعاً رخ نداده است. ^{۱۷} شیخ مفید، این گروه

۱۲. فرق الشيعة، ص ۱۹.

۱۳. محصل افکار المتقدمین و متأخرین من العلماء و الحكماء و المتكلمين، فخرالدين محمد بن عمر الرازي، قاهره، بی تا، ص ۲۴۲؛ اعتقادات فرق المسلمين و المشرکين، فخرالدين محمد بن عمرالرازي، ویراسته‌ی علی سامی النشار، بیروت، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م، ص ۵۳. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی ابن سبا، ر. ک:

M. G.S.Hodgson, "AbdAllah b. Saba", E12, i, p. 51.

۱۴. او در سال ۶۸۰م/۶۱ق، در کربلا توسط عمال بنی امیه به شهادت رسید. ر. ک:

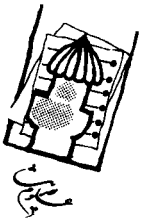
Veccia Vaglieri, "al-Husayn b.Ali b. Abi Talib", E12, iii, pp.607-615.

۱۵. برای صعود مسیح به آسمان، ر. ک: آل عمران، آیه ۵۵ و نساء، آیه ۱۵۷-۱۵۸.

۱۶. نساء، آیه ۱۴۳.

۱۷. مستد الامام الرضا(ع)، علی بن موسی الرضا، جمع‌آوری توسط عبدالمجید عطاردی، تهران،

۱۳۰۲ش، ۱۹۷۲م، ج ۲، ص ۵۰۳-۵۰۴.



را «مفوضه» نامیده است. ۱۸.

پس از مرگ محمد بن حنفیه در سال ۷۰۰م / ۸۱ق^{۱۹} گروه‌های مختلفی که عموماً «کیسانیه» خوانده می‌شدند، اعلام داشتند که او نمرده و در حقیقت، همان قائم است. ۲۰. یک گروه از آنان، اعتقاد داشتند که او روی تپه «رضواء» بین مکه و مدینه جای دارد و خداوند، او را با آب و غذا اطعام می‌کند. همیشه یک شیر در سمت راست و یک پلنگ در سمت چپ از او محافظت می‌کنند و این امر تا ظهور مجدد او تداوم خواهد یافت. ۲۱. یک گروه افراطی به نام «بیانیه» نیز ادعا کردند که پسر ابوهاشم، قائم است. ۲۲. آنان، سیر امامان خود را او متوقف کردند و منتظر ظهور مجدد او شدند. ۲۳. به همین ترتیب، محمد باقر(ع)، پدر بزرگ امام کاظم(ع) و جعفر صادق(ع) پدر ایشان نیز بعد از مرگشان هدف ادعاهای مشابهی قرار گرفتند.

گروه کوچکی که توسط فرقه شناسان «باقریه» نامیده شده‌اند، معتقد به غیبت باقر(ع) بودند. ۲۴. این گروه معتقد بودند که او مهدی قائم است و این واقعت را پیامبر(ص) به جابر ۱۸. الفصول المختاره من العیون والمحاسن، قم، ۱۳۹۶ق، ۱۹۷۶م، ص ۲۵۴.

۱۹. محمد بن حنفیه، فرزند علی بن ابی طالب(ع) بود که مادرش زنی غیر از دختر پیامبر خدا فاطمه(س) بود. درباره او، ر. ک:

Fr.Buhi, "Bayan b. Saman and the Bayaniyya", Muslim World, 65,(1966), pp. 241-253.

۲۰. ر. ک به: فرق الشیعة، ص ۲۵-۲۷.

۲۱. همان، ص ۲۶.

۲۲. در مورد بیانیه، ر. ک:

W.F.Tucker, "Bayan b. Saman and the Bayaniyya", Muslim World, 65 (1966), pp. 241-253.

۲۳. فرق الشیعة، ص ۳۰.

۲۴. التبصیر فی الدین والتمیز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكین، شاپور بن طاهر اسفراینی، ویراسته ام کوثری، قاهره: ۱۳۶۸ق / ۱۹۴۹م، ص ۲۲؛ الملل والنحل، الشهرستانی، ترجمه انگلیسی، ص ۱۲؛ اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین، ص ۵۳؛ محصل افکار المتقدمین و متاخرین من العلماء والحکماء والمتکلمین، ص ۲۴۲.



بن عبدالله انصاری - که یکی از صحابی مدنی پیامبر (ص) بود و گفته می شود که با باقر (ع) ملاقات داشته - گفته است . پیامبر (ص) به جابر فرمود که او قائم را ملاقات خواهد کرد و زمانی که این اتفاق بیفتد، او باید سلام پیامبر (ص) را به او برساند .^{۲۵}

گروه دیگری به نام «ناوسیه»، مرگ صادق (ع) را انکار کردند و مدعی شدند که او قائم است .^{۲۶} گروهی از طرفداران اسماعیل نیز به طور مشابهی، مرگ اسماعیل بن جعفر را در زمان حیات پدرش انکار کردند و مدعی شدند مرگ او حیلۀ ای بود که [از روی تقیّه] توسط صادق (ع) اعلام شد تا اسماعیل، از تعقیب دولت عباسی نجات پیدا کند . شهرستانی از این گروه با عنوان «الإسماعیلیه الواقفة» اشاره می کند .^{۲۷}

اگر چه تمام این گروه ها امامان خود را با امامی خاص به پایان رساندند و بر آن امام توقف کردند، لیکن عموماً در ادبیات فرقه شناسی به شیعیانی که معتقد به مهدویت موسی کاظم (ع) بودند، واقفۀ گفته می شود .

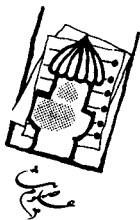
به نظر می رسد که این عقیده که کاظم (ع) قائم خواهد بود، تا زمانی که خود ایشان هنوز زنده بود، در جامعه شیعی رواج پیدا کرده بود . ظاهراً این حادثه بیشتر در نتیجۀ رواج روایتی بود که در آن از صادق (ع) روایت شده بود که امام هفتم، مهدی قائم خواهد بود .^{۲۸} رواج این روایت، موجب ایجاد این انتظار شد که کسی که عدل و

۲۵ . الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر البغدادی، ترجمه شده توسط Kate C. Seelye، با نوان :
Moslem Schism and Sects" (New York, 1966). PP. 64-525.

۲۶ . ر . ک به : فرق الشیعة، ص ۵۷ ؛ المقالات والفرق، ص ۷۹ ؛ الإمامة ومقتطفات من الكتاب الاوسط في المقالات، الناشی الاکبر (جعفر بن حرب)، ویراسته ژوزف فان اس، بیروت، ۱۹۷۱م، ص ۱۶۹ ؛ مقالات الإسلامیین، الأشعری، ص ۲۵ (فصل اوّل) ؛ کتاب الزینة، ص ۲۸۶ ؛ الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن الحزم، قاهره، ۱۳۱۷ - ۱۳۲۱ق/ ۱۸۹۹ - ۱۹۰۳م، ج ۴، ص ۱۸۰ ؛ التبصیر، ص ۲۲ ؛ الفصول المختارة، ص ۲۴۷ ؛ الملل والنحل، شهرستانی، ص ۱۴۴ ؛ اعتقادات، ص ۵۳ ؛ محصل، ص ۲۴۲ .

۲۷ . الملل والنحل، شهرستانی، ترجمه انگلیسی، ص ۱۴۴ .

۲۸ . الملل والنحل، شهرستانی، ترجمه انگلیسی، ص ۱۴۴ ؛ اختیار معرفة الرجال، محمد بن عمر الکشی، ویراسته مستوفی، مشهد، ۱۳۴۸ش / ۱۹۶۹م، ص ۴۵۷ .



مساوات را بر روی زمین برپا خواهد کرد، کاظم (ع) است.

به همین دلیل، هنگامی که کاظم (ع) از دنیا رفت، یحیی بن خالد برمکی، وزیر عباسیان، فرمان داد تا اعلام کنند که موسی کاظم (ع) که شیعیان (رافضیان) مدعی اند قائم است و نخواهد مُرد، از دنیا رفته و آنان می توانند بیایند و جسد او را مشاهده کنند.^{۲۹}

اگرچه هویت و تعداد این اشخاص [که جنازهٔ امام را رؤیت کردند] مشخص نیست، ولی باید تعداد قابل توجهی از مردم بوده باشند؛ چرا که حکومت با به نمایش گذاشتن جسد امام بر روی پل بغداد برای سه روز - که جهت اقناع مردم در مورد مرگ ایشان انجام شد - تشییع جنازهٔ او را به تأخیر انداخت.^{۳۰}

تمام واقفیان در این اعتقاد که موسی کاظم (ع) غایب شده و روزی برای انجام وظایف، قائم باز خواهد گشت، متفق القول بودند؛ اما آنان در مورد فناپذیری امام و وظیفهٔ علی الرضا (ع) که قبلاً توسط تعدادی از شیعیان به عنوان امام جدید شناخته شده بود، با یکدیگر اختلاف داشتند.

برخی از فرقه شناسان، به این اختلاف اشاره کرده اند. از این گزارش ها می توان فهمید که تعداد زیادی از واقفیان بز این گمان بودند که کاظم (ع) وفات نیافته است. [به باور آنان] او از زندانی که عباسیان او را در آن جا نگه می داشتند، خارج شده و پس از آن، کسی او را ندیده است. اما خلیفه هارون الرشید، این مسئله را تکذیب کرد و اعلام کرد که کاظم (ع) از دنیا رفته است. این شیعیان، روایتی را منتشر کردند که بر اساس آن، صادق (ع) از دنیا رفته است و روایتی را منتشر کردند که بر اساس آن، صادق (ع) گفته بود که اگر سرِ کاظم (ع) به سوی شما پرتاب شود شما نباید مرگ او را باور کنید، چرا که او قائم است.^{۳۱}

۲۹. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج علی بن الحسین الإصفهانی، ویراستهٔ احمد صقر، قاهره، ۱۳۴ ش / ۱۹۴۹ م، ص ۵۰۵؛ الإرشاد، المفید، ص ۴۵۶.

۳۰. عمدة الطالب فی أنساب ابي طالب، ابن العنابة - احمد بن علی الحسینی، بیروت، بی تا، ص ۲۶.

۳۱. فرق الشيعة، ص ۸-۶۷؛ المقالات والفرق، ص ۹۰-۸۹؛ الفصول المختارة، مفید، ص ۲۵۴.



در روایت دیگری از صادق(ع) چنین روایت شده بود که: اگر کسی به سوی شما آمد و به شما گفت که او پرستاری پسر مرا بر عهده داشته، چشمان او را بسته، او را در قبر گذاشته و غبار قبر او را روی دستان او پاک کرده، سخن او را باور نکنید. ۳۲

گروه‌های دیگر واقفه، مرگ کاظم(ع) را پذیرفتند. عقیده گروهی از آنان این بود که کاظم(ع) پس از مرگش به جهان بازگشته و [از چشم‌ها] پنهان شده و در همان حال، هدایت پیروانش را ادامه می‌دهد. تنها یک گروه کوچک از شاگردانش قادرند که او را ملاقات کنند یا او را ببینند. آنان [در حمایت از این عقیده‌شان] به روایتی منتسب به صادق(ع) تمسک می‌جستند که مطابق آن، قائم را به این دلیل خوانده‌اند که او پس از وفاتش دوباره برمی‌خیزد.

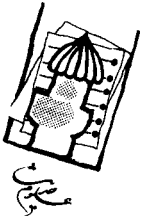
گروه دیگری معتقد بودند که کاظم(ع) وفات یافته و مانند مسیح(ع)، زمانی نزدیک به روز قیامت، بازخواهد گشت تا زمین را همان‌طور که از ظلم و جور پُر شده، از عدل و داد پُر کند. آنان نیز به عبارتی که منتسب به صادق(ع) بود، اعتماد کرده بودند. بنا به این عبارت، کاظم(ع) به نوعی با مسیح(ع) شباهت داشت و سرانجام، توسط اولاد عباس به قتل می‌رسید. ۳۳

تمام این شیعیان، واقفه خوانده می‌شدند. اکثر آنها پس از کاظم(ع)، هیچ امامی را قبول نداشتند و به طور صریح، امامت علی‌الرضا(ع) را نفی می‌کردند، اما برخی از آنان برای او و امامان بعد از او در عقایدشان جایی باز کرده بودند. این گروه، رضا(ع) و فرزندان او را به عنوان امام قبول نداشتند و آنان، تنها تا زمانی که کاظم(ع) به عنوان امام واقعی به زمین برگردد، نمایندگان او محسوب می‌شدند. ۳۴

۳۲. این روایت توسط علی بن حمزه، یکی از رهبران واقفه نقل شده است (ر. ک: الغيبة، الطوسی، قم، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م، ص ۳۷).

۳۳. فرق الشیعة، نویختی، ص ۶۸؛ المقالات والفرق، ص ۹۰؛ کتاب الزینة، ص ۲۹۰.

۳۴. فرق الشیعة، ص ۶۸؛ المقالات والفرق، ص ۹۰. مفید، این دسته از واقفه را به آن دسته از کیسانیان که امام حسن و امام حسین(ع) را به عنوان نمایندگان امام واقعی شان محمّد بن حنفیه پذیرفتند، تشبیه می‌کند. بنا به نظر مفید، ماهیت فاسد این عقیده کاملاً روشن بود. ر. ک: الفصول المختارة، ص ۲۵۴.



گروه دیگری نیز وجود داشت که می توان آنها را «واقفه شکاک» نامید. از نظر آنان، جملات متناقض درباره زندگی کاظم(ع) به طور مساوی قابل اعتماد بود. آنان، همچنین روایاتی را که به امامت رضا(ع) اشاره داشت، به اندازه کافی برای کنار نهادن روایات دیگر که کاظم(ع) را به عنوان آخرین امام و قائم منتظر معرفی می کرد، صریح نمی دانستند. بنا بر این، آنان تصمیم گرفتند که منتظر بمانند و تا وقتی که حقیقت روشن شود، درباره این موضوع از هرگونه نتیجه گیری پرهیزند.^{۳۵} بنا به گزارش نوبختی، تعداد زیادی از اعضای این گروه، بعدها امامت رضا(ع) را پذیرفتند و به شیعیان او پیوستند. کشتی نام برخی از اعضای این گروه را ذکر می کند. بنا به نظر او از پیروان کاظم(ع)، علی بن خطّاب، ابراهیم بن شعیب، ابراهیم بن ابی سمّال و برادرش اسماعیل بن ابی سمّال، هنگام مرگشان در این که آیا کاظم(ع) آخرین امام بود یا نه، شک داشتند.^{۳۶}

نوبختی و قمی، این گروه را زیر مجموعه واقفه می دانند.^{۳۷} الناشی منتسب (جعفر بن حرب)، آنها بعد از جدال و انشقاقی که در میان شیعه درباره مرگ کاظم(ع) رخ داد، گروه سومی در کنار واقفیان و طرفداران رضا(ع) می داند.^{۳۸} بنا به گزارش بغدادی، آنها «موسویه» خوانده شدند؛ چرا که منتظر بازگشت موسی کاظم(ع) بودند.^{۳۹} شهرستانی و فخر رازی نیز آنان را از گروه های واقفی دیگر جدا می کنند و

۳۵. فرق الشیعة، ص ۷۱-۶۹؛ المقالات والفرق، ص ۲۹؛ مقالات الإسلامیین، الأشعری، ص

۲۹؛ الفرق بین الفرق، ص ۶۵-۶۶؛ التبصیر، ص ۲۳.

۳۶. ر. ک به: اختیار معرفة الرجال، ص ۷۴-۴۶۹؛ رجال النجاشی، احمد بن علی النجاشی، قم، ۱۳۹۸/ ۱۹۷۸م، ص ۱۶.

۳۷. فرق الشیعة، ص ۷۰؛ المقالات والفرق، ص ۹۱.

۳۸. المسائل، ص ۸-۴۸؛ مقالات الإسلامیین، البلخی، ص ۱۸۱.

۳۹. الفرق بین الفرق، ص ۶۶؛ بنا به نظر اشعری، موسویه، شیعیانی بودند که پس از مرگ صادق(ع)

از امام موسی کاظم(ع) حمایت کردند و تعلق به اسماعیلیه، فطحیه یا ناووسیه نداشتند (ر. ک:

مقالات الإسلامیین، ص ۲۹).



«مطوره» می نامند.^{۴۰} این نام، یکی دیگر از نام های واقفه بود و معنای آن را در ادامه مقاله توضیح خواهیم داد. به نظر می رسد که شک این گروه برای مدت زیادی پابرجا نمانده باشد. بنا به نظر ناشی منتسب (جعفر بن حرب)، اکثر این شکاکان، بعدها مرگ کاظم (ع) را پذیرفتند و به شیعیان رضا(ع) پیوستند. بقیه آنان از شکشان دست برداشتند و تصمیم گرفتند تا به واقفه بپیوندند.^{۴۱}

ظاهراً ابعاد انشقاقی که توسط واقفه به وجود آمد، بسیار عظیم تر از آن باشد که عموماً پذیرفته شده است. طوسی در کتاب خود به نام ۵۴ تن از واقفیانی که خود از شاگردان کاظم (ع) بودند، اشاره می کند. این تعداد، تقریباً یک پنجم کل شاگردان امام است که طوسی تعداد آنها را در کتاب خود آورده است.^{۴۲} واقفیان، حتی موفق شدند که ابراهیم پسر کاظم (ع) را به درون فرقه های خود، جذب کنند.^{۴۳} اگرچه مطابق با اکثر منابع، کاظم در میان پسران خود، تنها یک پسر به نام ابراهیم داشت، عمری و ابن عنبه، دو نسب شناس [معروف]، در میان پسران کاظم (ع) از ابراهیم اصغر و ابراهیم اکبر نام برده اند.^{۴۴} به همین دلیل، ما نمی توانیم با قاطعیت بگوییم که آیا ابن ابراهیم بن موسای واقفی، همان استاندار خونریز یمن، منصوب ابوالسرایای شورش و بعد از آن مأمون بود یا نه.^{۴۵}

هیچ یک از آثار واقفه به دست ما نرسیده است. تنها طوسی تعداد زیادی از احادیث واقفه را در کتاب الغیبه به منظور نقد آنان، نقل می کند. این ۴۱ روایت از کتاب

۴۰. الملل والنحل، الشهرستانی، ص ۱۴۵؛ محصل، ص ۲۴۳.

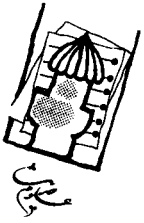
۴۱. المسائل، ص ۴۷-۴۸.

۴۲. رجال الطوسی، محمد بن حسن الطوسی، ویراسته: محمدصادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۱م، ص ۳۴۲-۳۶۶.

۴۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۴۴. المجدی فی انساب الطالبین، علی بن محمد النسّابی العمری، ویراسته مهدی دامغانی، قم، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م، ص ۱۲۲؛ عمدة الطالب، ص ۲۳۱.

۴۵. ر. ک: تاریخ الرسل والملوک، محمد بن جریر طبری، ویراسته ام جی گوج اتال، لیدن، ۱۸۷۱-۱۹۰۱، ج ۳، ص ۹۸۷-۹۸۸ و نیز ص ۹۵۵-۹۵۶.



علی بن احمد علوی نقل شده اند. طوسی می گوید که نویسنده این کتاب، آن را برای حمایت از عقاید واقفی به رشته تحریر درآورده است. ^{۴۶} اکثر این احادیث به امام باقر و امام صادق (ع) نسبت داده شده اند. به عنوان مثال، صادق (ع) در روایتی می گوید که هیچ پدری بین او قائم، وجود ندارد. همچنین از علی بن ابی طالب (ع) نقل شده که بر روی منبر مسجد کوفه فرمود: «من به پسر حمیده، که جهان را بعد از آن که پُر او ظلم و جور شد، سرشار از عدالت می سازد، شبیه ام». در این میان، مردی برخاست و از علی (ع) پرسید که آیا قائم، خود شما هستید یا نه؟ علی (ع) پاسخ داد که او از فرزندان من خواهد بود. ^{۴۷} حمیده، نام مادر کاظم (ع) بود. ^{۴۸}

در روایت دیگری از صادق (ع) روایت شده که کاظم (ع)، دارای دو نوع غیبت است: اولین غیبت، عبارت است از تغییر محل زندگی او (نقل)، و غیبت دوم، غیبتی طولانی خواهد بود. (تطول). ^{۴۹} ظاهراً بازداشت امام در عراق توسط واقفه به عنوان نوعی غیبت تلقی می شد؛ اما آنان معتقد بودند که غیبت دوم و واقعی او توسط خداوند تا زمانی که تنها خود او می داند طول خواهد کشید.

حدیثی منتسب به باقر (ع) نیز برای حمایت از مدعای واقفیان به کار برده می شد. بنا به این روایت، باقر (ع) می گوید: «صاحب این امر (یعنی قائم، مهدی) ترکیبی از سنت چهار پیامبر را به اجرا درمی آورد: مانند موسی در حالتی از ترس، مراقب اوضاع خواهد بود (خائف یترب). ^{۵۰} مانند یوسف به زندان خواهد افتاد. ^{۵۱} مانند عیسی مردم خواهند گفت که از دنیا رفته، حال آن که او واقعاً وفات نیافته است. ^{۵۲} و مانند

۴۶. الغیبة، الطوسی، ص ۲۹-۴۲.

۴۷. همان، ص ۳۵.

۴۸. ر. ک: الإرشاد، ص ۴۳۶.

۴۹. الغیبة، ص ۳۸.

۵۰. اشاره دارد به آیه ۱۸ - ۲۱ سوره قصص.

۵۱. اشاره دارد به قرآن آیه ۳۲ - ۵۳ سوره یوسف.

۵۲. اشاره دارد به آیه ۱۵۷ سوره نساء.



محمد(ص) با شمشیر، قیام خواهد کرد».^{۵۳}

در این روایت، اضطراب کاظم(ع) به دلیل تعقیب عباسیان و بازداشت او که در چهار سال آخر زندگی اش رخ داد، به عنوان نشانه‌هایی از مهدی منتظر، رخ نموده است. نشانه‌ی دیگر، عبارت بود از جدال درباره‌ی او بعد از مرگش. آنچه که باقی می‌ماند، عبارت بود از انتظار برای بازگشت او و جنگ علیه دشمنان خدا برای اقامه‌ی عدل واقعی بر روی زمین.

او مانند همنامش موسای نبی می‌بایست امت اسلامی را از [شر] فرعون آن زمان نجات می‌بخشید.^{۵۴} [در روایت دیگری چنین آمده بود که] قائم، همنام صاحب تورات و شکافنده‌ی دریا (فالق البحر)، یعنی موسی بن عمران خواهد بود.^{۵۵}

از امام زین العابدین(ع) چنین روایت شده بود که نام قائم، حدیفة الحلاق (آهن آرایشگر) خواهد بود. این کلمه به معنای تیغ است که در عربی به آن موسی گفته می‌شود.^{۵۶} نام تیغ، همچنین به شمشیر و صاحب آن نیز اشاره دارد.

به نظر می‌رسد که تمام این احادیثی که در میان شیعه رواج یافته بودند، شرایط مساعدی را برای ایجاد فرقه و واقعه ایجاد کردند. اما عنصر مهم دیگری را نیز نباید از نظر دور برداریم. بنا به نقلی، منابع امامی، مقدار زیادی پول که متعلق به کاظم(ع) بود، توسط وکلای متعدّد او در شهرهای مختلف، اندوخته شده بود.^{۵۷} وقتی که کاظم(ع) در حبس وفات یافت، برخی از این وکیلان، علی الرضا(ع) را به عنوان جانشین مشروع پدرش نپذیرفتند و پول‌ها و دیگر اشیای قیمتی را به او تحویل ندادند. از آن جا که آنها از

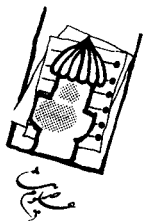
۵۳. الغیبة، ص ۴۰.

۵۴. همان، ص ۳۰.

۵۵. همان، ص ۳۱.

۵۶. همان، ص ۳۲.

۵۷. برای فعالیت‌های مالی پیروان کاظم(ع) و روش وکلای او، ر. ک:



پول‌ها برای منافع خودشان استفاده کرده بودند، اعلام کردند که کاظم (ع) از دنیا نرفته، بلکه از نظرها غایب شده است، لذا آنان حق دارند که پول‌ها را تا زمانی که او به عنوان قائم برگردد و اموال خود را از آنان طلب کند، نزد خود نگه دارند. شیعه اثناعشری، این وکلای طمعکار را حامیان اصلی واقعه می‌داند. هویت آنان و مجموع پول‌هایی که نزد آنان بود، توسط منابع [امامی] نقل شده است.

شاید علی بن ابی حمزه بطائنی، معروف‌ترین واقفیان در میان پیروان موسی کاظم (ع) باشد. او عصاکش اصلی دانشمند امامی نایبنا، ابو بصیر، یحیی بن ابی القاسم اسدی بود.^{۵۸} علی بن حمزه، سه کتاب درباره نماز، روزه و تفسیر قرآن نوشته بود.^{۵۹} او به عنوان وکیل کاظم (ع) در کوفه فعالیت می‌کرد و سی هزار درهم از اموالی را که متعلق به کاظم (ع) بود، مصادره کرده بود.^{۶۰} علی، ابتدا ادعا کرد که کاظم (ع)، طی هشت ماه باز خواهد گشت. ظاهراً بعد از آن که این پیش‌بینی درست از آب درنیامد، او اعتبار خود را در جامعه شیعی از دست داد.^{۶۱} هنگامی که رضا (ع) در مرو بود، خبر مرگ علی به او رسید. نقل شده که او بی هیچ درنگی فرمود: «ملائکه در قبر از علی بن حمزه، درباره امامان سؤال کردند. او امامان را تک تک تا کاظم (ع) شمرد، اما نتوانست رضا (ع) و بعد از او را نام ببرد. لذا آنان، او را به وسیله عصایی که

۵۸. برای آشنایی بیشتر با ابوبصیر اسدی، ر. ک: اختیار معرفة الرجال؛ رجال النجاشی، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ الاختصاص، المفید، ویراسته علی اکبر غفاری، بیروت، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م، ص ۸۳؛ تنقیح المقال فی احوال الرجال، نجف، ۱۳۴۹-۱۳۵۲ق / ۱۹۳۰-۱۹۳۳)، ج ۲، ص ۱۲۹۷۵.

۵۹. الفهرست، الطوسی، ویراسته محمود رامیار، مشهد، ۱۳۵۱ق / ۱۹۳۲م، ص ۱۱-۲۱۰؛ رجال النجاشی، ص ۱۷۵؛ رجال ابن داوود، تهران، ۱۳۴۲ق / ۱۹۲۴م، ص ۴۷۸-۴۷۹.

۶۰. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۵ و ۴۹۳؛ عیون اخبار الرضا، محمد بن علی القمی، نجف، ۱۳۹۰، ۱۹۷۰، ج ۱، ص ۹۱؛ علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه القمی، نجف، ۱۳۸۲ق /

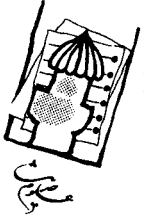
۱۹۶۳م، ص ۲۳۵؛ الغیبة، ص ۴۲-۴۳.

۶۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۵-۴۰۶.



از آتش ساخته شده بود، نواختند».^{۶۲}

- دیگر وکیل واقفی، ابوالفضل زیاد بن مروان بن قندی، یکی از موالی (آزاد شدگان) بنی هاشم بود.^{۶۳} گفته می شود او هفت هزار دینار از اموال کاظم(ع) را پس از مرگ او به نفع خود، مصادره کرد.^{۶۴} همچنین درباره منصور بن یونس قرشی نیز گزارش شده پولی را که توسط کاظم(ع) به او سپرده شده بود و مقدار آن، توسط منابع ضبط شده، تصاحب کرده است.^{۶۵} در کنار علی بن ابی حمزه، وکیل کوفی دیگری به نام حیّان سراج نیز از واقفیان بود.^{۶۶} او پول هایی را که به نفع خود مصادره کرده بود، برای خریدن خانه های گران قیمت و انعقاد قراردادهای تجاری متعدّد مصرف کرد. او تنها قبل از مرگش تمام دارایی ها را به وارث کاظم(ع) تحویل داد.^{۶۷} برخی از وکلا، اگرچه در ابتدا از پیروان واقفه بودند و پول های امانتی را نزد خود نگه داشتند و آنها را به رضا(ع) تحویل ندادند، لیکن بعدها توبه کردند و آن را به او برگرداندند. بنا به نقل حسن بن علی بن فضال، دانشمند فطّحی مذهب مشهور - که داماد احمد بن ابی بشر
-
۶۲. دلائل الإمامة، محمد بن جریر بن رستم الطبری الشیعی، نجف، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م، ص ۱۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی ابن شهر آشوب، بیروت، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م، ص ۳۳۷. برای یافتن شکل دیگری از این حدیث، ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۳-۴۰۴.
۶۳. در مورد او، ر. ک: الفهرست، الطوسی، ص ۱۴۶؛ رجال النجاشی، ص ۱۲۲؛ رجال ابن داوود، ص ۴۵۴.
۶۴. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۷ و ص ۴۹۳؛ عیون اخبار الرضا(ع)، ابن بابویه، ص ۲۵-۲۶ و ۹۱؛ علل الشرائع، ص ۲۳۵-۲۳۶، الغیبة، الطوسی، ص ۴۲-۴۳.
۶۵. اختیار معرفة الرجال، کشی ص ۴۶۸؛ رجال النجاشی، ص ۲۹۴؛ رجال ابن داوود، ص ۵۰۷.
۶۶. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر القمی الحمیری، ویراسته مؤسسه آل البيت(ع) لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م، ص ۳۵۱؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۵۹. کشی فرد دیگری به نام حیّان سراج را نام می برد که در زمان صادق(ع) زندگی می کرد، اما واقفی نبود، بلکه کیسانی بود و معتقد بود که محمد بن حنفیه هنوز زنده است(ص ۳۱۴-۳۱۶). به نظر مامقانی، این دو نفر، دو فرد کاملاً متفاوت اند. او معتقد است که احتمالاً نام آن که واقفی است، به جای حیّان، حنان باشد (ر. ک: تنقیح المقال، ج ۲، ش ۳۴۸۰-۳۴۸۱).
۶۷. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۵۹-۴۶۰.



سراج بود - احمد، ده هزار دینار را که متعلق به کاظم (ع) بود، به تصاحب خود درآورد. اما قبل از مرگش به حسن سفارش کرد که پول ها را به رضا (ع) برگرداند.^{۶۸}

عثمان بن عیسی رواسی کوفی، وکیل کاظم (ع) در مصر بود. او را با عنوان «شیخ الواقفه» وصف کرده اند. او کتاب های متعددی در زمینه فقه نوشته بود^{۶۹} و یکی از فقهای منسوب از جانب کاظم (ع) محسوب می شد.^{۷۰} او سی هزار دینار و پنج یا شش کنیز از دارایی های کاظم (ع) را نزد خود، نگهداری می کرد. پس از وفات کاظم (ع)، رضا (ع) یکی از کارگزارانش را به سوی عثمان، فرستاد تا امانت های کاظم (ع) را از او تحویل بگیرد. عثمان، از تحویل دادن آنها خوددای کرد. او نامه ای به رضا (ع) نوشت که در آن مدعی شده بود که کاظم (ع) زنده است و به او دستور نداده که دارایی ها و اموال او را به کس دیگری تحویل دهد. او اضافه کرده بود که کنیزان را آزاد کرده و با آنان، ازدواج کرده است.^{۷۱} اما کشتی گزارش می دهد که او بعدها توبه کرد و اموال را به رضا (ع) بازگرداند.^{۷۲}

علاوه بر این وکلا، تعداد زیادی از واقفیان را می توان در منابع باقی مانده، شناسایی نمود. حسین بن قیامة لصیرفی به عنوان یکی از رهبران این فرقه لحاظ شده است.^{۷۳} همین حسین بود که مستقیم به رضا (ع) گفت که او امام نیست؛ چرا که صادق (ع) گفته است که یک امام، نباید عقیم باشد. گزارش شده که بعد از مدت کوتاهی محمد تقی (ع) بعد از سال های زیادی که رضا (ع) بدون فرزند بود، به دنیا آمد. خبر تولد این کودک را به حسین دادند. او در پاسخ گفت: [به دنیا آمدن این کودک را]

۶۸. الغیبة، الطوسی، ص ۴۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ص ۳۳۶.

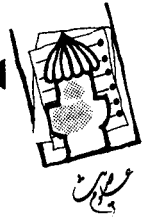
۶۹. رجال النجاشی، ص ۲۱۲؛ رجال ابن داود، ص ۴۷۶-۴۷۷.

۷۰. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۶.

۷۱. علل الشرائع، ص ۲۳۶؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۹۲؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۸-۵۹۹.

۷۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۷-۵۹۸.

۷۳. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۱۰.



می توان به عنوان نشانه مهمی که امامت رضا(ع) را تأیید می کند، در نظر گرفت؛ اما با این حال، او همچنان به احادیث روایت شده از صادق(ع) مبنی بر این که کاظم(ع) قائم [امت] است، پایبند بود.^{۷۴}

نجاشی، حسین بن سعید مکاری و پدرش هاشم مکاری را به عنوان دو عضو برجسته واقفه (وجهین فی الواقفه) توصیف می کند.^{۷۵} حسین مکاری و حسین بن مهران، یکی دیگر از رهبران واقفه، از کسانی بودند که به دلیل عدم تقیّه از رضا(ع) انتقاد کردند. بنا به ادّعی آنان، این رفتار او در میان امامان قبلی سابقه نداشت و این حقیقت، به روشنی بر نادرست بودن ادّعی امامت توسط رضا(ع) دلالت داشت.^{۷۶} بر اساس روایتی، رضا(ع) کوشید تا با فرستادن نامه ای مفصّل و اخطارآمیز به حسین بن مهران، حمایت او را به دست آورد. لیکن رضا(ع) ترجیح داد تا به جای فرستادن مستقیم نامه به سوی حسین، آن را برای همراهان او بفرستد. رضا(ع) از این طریق، خواست تا آنان را نسبت به اخطارها و هشدارهایش شاهد بگیرد. از سوی دیگر، عادت حسین این بود که هرگاه چیز ناخوشایندی به وسیله نامه از او خواسته می شد، دریافت چنین نامه ای را انکار می کرد.^{۷۷} به نظر می رسد که این نامه، تأثیر چندانی نداشت. در روایت دیگری گفته شده که رضا(ع) به درگاه الهی دعا کرد که خداوند، حسین بن مهران و خانواده اش را به دلیل رهبری واقفه، به فقر شدید دچار کند.^{۷۸}

ظاهراً برخی از محدثان واقفی، با احادیث جعلی و با تفسیرهای نادرستشان از روایات، در جهت حمایت از این فرقه تلاش های زیادی انجام داده اند. زرعه بن محمد حضرمی، یکی از آنان بود. او اوّلین کسی است که روایت مربوط به مشابهت

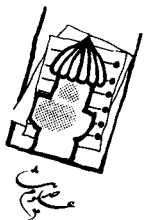
۷۴. همان، ج ۲، ص ۲۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۳.

۷۵. رجال النجاشی، ص ۲۸.

۷۶. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۷۷. برای نامه، ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۹-۶۰۳؛ مسند الرضا(ع)، ج ۲، ص ۴۲۹-۴۳۱.

۷۸. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۵.



کاظم(ع)، به عنوان مهدی با برخی پیامبران را نقل کرده است.^{۷۹} زرعه، امام جماعت مسجدی در کوفه بود که به قبیلهٔ حضرمی تعلق داشت.^{۸۰} احتمالاً از این مسجد برای تعلیم و تعلّم فرقهٔ واقفه استفاده می‌شده است. دو محدث دیگر، عبارت بودند از: یحیی بن قاسم ازدی و محمد بن حسن شمون.

این دو، راوی حدیثی بودند که در آن از صادق(ع) روایت شده بود که به پیروانش سفارش کرده تا مرگ فرزندش کاظم(ع) را باور نکنند؛ چرا که او قائم امت خواهد بود.^{۸۱} نباید یحیی بن قاسم ازدی حدّاء را با ابو بصیر یحیی بن قاسم سدی به دلیل تشابه اسمی آنان خلط کنیم. به نظر می‌رسد که کشی و نجاشی دچار این اشتباه شده‌اند.^{۸۲} ابو بصیر اسدی، که دانشمندی نابینا از شاگردان صادق(ع) بود، در سال ۷۶۷م / ۱۵۰ق^{۸۳} از دنیا رفت و لذا او نمی‌توانسته رابطه‌ای با واقفه داشته باشد. مامقانی، این اشتباه را شناسایی کرده و آن را در کتابش توضیح داده است.^{۸۴}

از طرف دیگر، گزارش شده که محمد بن حسن بن شمون، بعدها از واقفگیری به غالیگری گرایش پیدا کرده است. می‌توان حدس زد که تا زمان مرگش در سال ۸۷۲م / ۲۵۸ق که در آن زمان ۱۱۴ سال داشت، همکاری او با این فرقه، بسیار قابل ملاحظه بوده است.^{۸۵}

علی بن حسن طاطری، یکی از دانشمندان واقفی است که می‌توان نام او را به عنوان اولین کسی که بر اساس تفکر واقفی کتابی درباره غیبت نوشت، ذکر کرد. او یکی از شاگردان کاظم(ع) بود. [شیخ] طوسی می‌گوید که او کتاب‌های متعددی در

۷۹. همان، ص ۴۷۶-۴۷۷.

۸۰. رجال النجاشی، ص ۱۳۸. برای توضیح بیشتر دربارهٔ زرعه، ر. ک: همان، ص ۱۲۵.

۸۱. همان، ص ۲۳۷؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۷۵-۴۷۶.

۸۲. ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۷۴-۴۷۶؛ رجال النجاشی، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۸۳. رجال النجاشی، ص ۳۰۹.

۸۴. تنقیح المقال، ج ۲، ش ۱۲۹۷۵.

۸۵. رجال النجاشی، ص ۲۳۷-۲۳۸.



دفاع از این فرقه نوشت. یکی دیگر از کتاب‌های او درباره موضوع امامت بود.^{۸۶}

احمد بن محمد بن علی بن عمر بن ریاح قلاً نیز یک دانشمند واقفی بود که از شاگردان کاظم(ع) محسوب می‌شد. در میان کتاب‌های متعدد او می‌توان به جمع‌آوری تعدادی از احادیث، توسط او اشاره کرد. این احادیث آنچه را که در مورد ابوالخطاب و رساله او در نقد «عجلیه»، یکی از زیر گروه‌های زیدیه گفته شده، بیان می‌کنند.^{۸۷} علی بن محمد قلاً برادر کوچک‌تر او با رویکرد واقفی، کتاب دیگری در مورد غیبت نوشت.^{۸۸} حسن بن محمد بن سماعة کندی (م ۹۷۷ / م ۲۶۳ق) به عنوان یک واقفی متعصب توصیف شده است. او شاگرد علی طاطری بود و راه او را دنبال کرد. وی نیز کتابی با عنوان الغیبة با گرایش واقفی به رشته تحریر درآورد.^{۸۹} همچنین گزارش شده که عبدالله بن جبلة کنانی و حسن بن علی بن ابی حمزه، که در زمان رضا(ع) می‌زیست، کتاب‌هایی در حمایت از واقفه درباره غیبت نوشتند.^{۹۰}

ظاهراً کتاب‌های الغیبة که از نخستین روزهای به وجود آمدن واقفه، نگاشتن آنها آغاز شد، به شدت، پایه‌های این فرقه را تحکیم کردند. از تمام گزارش‌ها می‌توان فهمید که از همان ابتدا، بین گروه‌های واقفی و طرفداران علی‌الرضا(ع)، نزاعی جدی به وقوع پیوست. واقفیان به شیوه‌های مختلف به رضا(ع) حمله می‌کردند. آنان ادعا کردند از آن‌جا که رضا(ع) نتوانسته بود در مراسم تشییع جنازه پدرش شرکت کند،^{۹۱} نمی‌تواند یک امام باشد؛ زیرا بر اساس یک حدیث شیعی، «جسد امامی را که وفات یافته، هیچ کس جز امام بعدی نمی‌تواند غسل دهد».^{۹۲} آنان، همچنین از رضا(ع) به این دلیل که بی‌هیچ ترسی امامت خود را به طور علنی اعلام کرده بود، انتقاد کردند. آنان معتقد بودند که این رفتار با اصل «تقیه» در بین شیعیان، تطابق

۸۶. همان، ص ۱۷۰؛ الفهرست، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۸۷. رجال النجاشی، ص ۶۷.

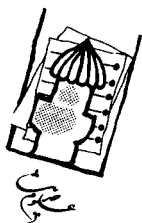
۸۸. همان، ص ۱۸۳.

۸۹. همان، ص ۹-۳۱؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۹.

۹۰. رجال النجاشی، ص ۲۷ و ۱۵۰.

۹۱. رضا(ع) هنگامی که پدرش کاظم(ع) در سال (۱۸۳ ق / ۷۹۹م) در بغداد از دنیا رفت، در مدینه بود.

۹۲. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۸۶. برای یافتن عین عبارت این روایت، ر. ک: الکافی، ج ۱،



ندارد و امامان قبلی از این شیوه پیروی نکرده‌اند.^{۹۳} به علاوه، آنان معتقد بودند که پاسخ‌های رضا(ع) به پرسش‌های مطرح شده توسط پیروانش با روایاتی که از امامان قبل از او روایت شده، در تعارض است.^{۹۴} این واقعیت که رضا(ع) برای مدتی طولانی بچه‌دار نشد، مستمسک دیگری برای حمله به او بود. آنان، معتقد بودند که یک امام واقعی نمی‌تواند عقیم باشد.^{۹۵}

مسلماً علی الرضا(ع)، این حملات را بی‌پاسخ گذاشت و در مقابل آنان از خود دفاع کرد. بر اساس احادیث متعدّد، امام، واقفیان را به زندیق بودن متّهم کرد و جایگاه آنان را در قیامت، دوزخ دانست^{۹۶} او به پیروانش اجازه داد تا در قنوت نمازشان واقفه را نفرین کنند و اعطای هرگونه زکات به آنان را ممنوع کرد.^{۹۷} رضا(ع)، همچنین برای قانع کردن واقفیان در مورد حقانیت امامتش نامه‌هایی به برخی از آنان نوشت. اگرچه این عمل در مورد حسین بن مهران با شکست مواجه شد،^{۹۸} لیکن او توانست حمایت احمد بن محمد بظنطی را به دست آورد.^{۹۹} طرفداران برجسته رضا(ع) نیز در این جدال شرکت داشتند. یک بار یونس بن عبدالرحمان^{۱۰۰} و علی بن میثم^{۱۰۱} در نشست با

۹۳. همان، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۹۴. قرب الإسناد، الحمیری، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۹۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۲۱۰؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۳؛ الإرشاد، ص ۴۸۲.

۹۶. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۵۵-۴۵۶ و ۴۶۱.

۹۷. همان، ص ۴۵۶ و ۴۶۱.

۹۸. ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۹-۶۰۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، ش ۳۰۸۷.

۹۹. الغیبة، الطوسی، ص ۴۷.

۱۰۰. یونس بن عبدالرحمان، فقیه و متکلم مشهور و از یاران موسی کاظم(ع) و علی الرضا(ع) بود. برای اطلاعات بیشتر درباره او، ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۸۳-۴۹۹؛ الفهرست، ابن الندیم، ویراسته جی فلرگل، بیروت، ۱۹۶۴م، ص ۲۲۰؛ الفهرست، الطوسی، ص ۳۶۶-۳۶۷؛ رجال النجاشی، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ رجال ابن داوود، ص ۳۸۱.

۱۰۱. علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمّار، متکلمی بود از یاران کاظم و رضا(ع). برای شناختن او، ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ الفهرست، ابن الندیم، ص ۱۷۵؛ الفهرست، الطوسی، ص ۲۱۲؛ رجال النجاشی، ص ۱۷۶.

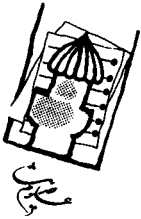


برخی از واقفیان، مناظره می کردند. بحث و جدل، شدت یافت. لذا علی بن میثم به آنان گفت: شما در چشم من، پست تر از ممپوره (سگ باران خورده) هستید. ۱۰۲

ظاهراً این نام، بعدها رواج پیدا کرده و به عنوان یک نام رسوا کننده برای واقفیان به کار می رفته است. به علاوه، علی بن مهزیار اهوازی، یکی دیگر از پیروان علی الرضا(ع) و یکی از وکلای او، کتابی با عنوان کتاب القائم نوشت. ۱۰۳ احتمالاً هدف از نوشتن این کتاب، پاسخ دادن به جدل های واقفیان در مورد هویت قائم بوده است.

۱۰۲. فرق الشیمة، ص ۶۹؛ کتاب الزینة، ص ۲۹۰؛ الملل والنحل، الشهرستانی، ص ۱۴۵. بنا به نقل اشعری (مقالات الإسلامیین، ج ۱، ص ۲۹)، بغدادی (الفرق بین الفرق، ص ۶۶) و فخر رازی (محصل، ص ۲۴۳)، این عبارت را یونس بن عبدالرحمان به کار برد. اسفرائینی آن را به زراره بن أعین نسبت می دهد (التبصیر، ص ۲۳). اما نقل اسفرائینی به نظر نادرست می رسد؛ زیرا چنین گزارش شده که زراره در سال ۱۵۰ ق / ۷۶۷ م یعنی بیش از سی سال قبل از پیدایش واقفه از دنیا رفته است. داستان دیگری نیز درباره بحث و جدلی که در زمان صادق(ع) بین طرفداران اسماعیل بن جعفر و پیروان موسی کاظم(ع) رخ داد، نقل شده است. آنان با یکدیگر توافق کردند به صحرائی بروند و دعا کنند تا خدا به آنان نشان دهد که کدام طرف، حق است. سپس به جایی که قرار گذاشته بودند، رفتند و بعد از دعا، ابر بارانی ای ظاهر شد و تنها بر سر گروهی که طرفدار کاظم(ع) بودند، بارید. این روایات برای صادق(ع) نقل شد. لذا او طرفداران کاظم(ع) را «ممپوره» نامید(ر. ک: اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب (منسوب)، علی بن حسین المسعودی، بیروت، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م، ص ۲۰۴؛ همچنین، ر. ک: مقالات الإسلامیین، البلخی، ص ۱۸۲). می توان احتمال داد که این داستان دارای ریشه ای اسماعیلی است و بعدها وارد کتاب های شیعه امامیه شده است. این نوع احادیث غیر معمول [در فرهنگ شیعی] در برخی از منابع شیعه یافت می شوند. برای اطلاعات و مثال های بیشتر، ر. ک:

M.A.Amir.Moezzi, "Notes Sur Deux Traditions Heterodoxes Imamites", Arabica, 41 (1994), pp.131-132.



به نظر می‌رسد که تاثیر این ضدّ حمله‌ها، خیلی سریع به منصّه ظهور رسید. گزارش شده که عبدالرحمان بن حجّاج،^{۱۰۴} رفاعه بن موسی اسدی،^{۱۰۵} یونس بن یعقوب،^{۱۰۶} جُمیل بن درّاج،^{۱۰۷} حمّاد بن عیسی جهنی،^{۱۰۸} احمد بن محمّد البطنطی^{۱۰۹} و حسن بن علی الوشاء،^{۱۱۰} در زمان امامت رضا(ع) واقفه را رها کردند و در زمره پیروان او درآمدند.^{۱۱۱} عبداللّه بن مغیره^{۱۱۲} و یزید بن اشراق^{۱۱۳} ادّعا کردند که در نتیجه دعاهایشان، خودشان عقیده واقفی را رها کردند و امامت حقیقی رضا(ع) بر

۱۰۴. او یکی از وکلای برجسته کاظم و رضا(ع) بود. برای اطلاعات بیشتر در مورد او، ر. ک: رجال النجاشی، ص ۱۶۵؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۴۱-۴۴۲؛ الفهرست، الطوسی، ص ۱۸۰؛ الغیبة، الطوسی، ص ۲۱۰؛ قرب الإسناد، ص ۳۳۲.

۱۰۵. رفاعه، یکی از یاران کاظم و صادق(ع) بود. او را در حدیث با عنوان «ثقه» می‌شناختند. او نویسنده کتابی درباره ارث(الفرائض) است. ر. ک: رجال النجاشی، ص ۱۱۹؛ تنقیح المقال، ج ۱، زندگی نامه ش ۴۱۲۹.

۱۰۶. او ابتدا قَطّحی مذهب بود و سپس به یاران کاظم(ع) پیوست. ر. ک: رجال النجاشی، ص ۳۱۱.

۱۰۷. جمیل، یکی از شش فقیه معروفی بود که در میان شاگردان جوان صادق(ع) حضور داشتند (ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۳۷۵ و ۲۵۱-۲۵۲؛ رجال النجاشی، ص ۹۲).

۱۰۸. حمّاد نیز یکی از شش فقیه معروفی بوده که در میان شاگردان جوان صادق(ع) حضور داشتند. او در سال ۲۰۹ق ۸۲۴ یا ۸۲۵م، در اثر بروز سیلی در مدینه از دنیا رفت (ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۳۷۵ و ۳۱۶-۳۱۷؛ رجال النجاشی، ص ۱۰۳).

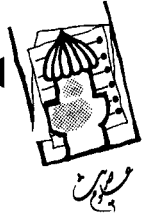
۱۰۹. احمد بطنطی، یکی از فقهای برجسته در حلقه کاظم و رضا(ع) بود. برای ر. ک: اطلاعات بیشتر، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۸۷؛ الفهرست، ابن الندیم، ص ۲۲۰؛ رجال ابن داوود، ص ۳۸-۳۹؛ تنقیح المقال، ش ۴۶۷.

۱۱۰. حسن و شَاء، یک امامی کوفی بود. او از جمله افرادی بود که با رضا(ع) روابط نزدیکی داشتند (ر. ک: رجال النجاشی، ص ۲۸-۲۹).

۱۱۱. الغیبة، الطوسی، ص ۴۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ص ۳۳۶.

۱۱۲. عبداللّه بن مغیره بجلی، یکی از فقهای مشهور [مربط با] کاظم(ع) بود. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۶.

۱۱۳. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: رجال النجاشی، ص ۳۲۴.



آنان مکشوف شد. ^{۱۱۴} همچنین گفته شده که گروهی از شیعیان، پس از مشاهده معجزاتی توسط رضا(ع) از واقفگیری دست کشیدند. ^{۱۱۵} ابو حلال سجستانی می گوید: «هنگامی که واقفی بودم، به ستارگان نگاه کردم و به این نتیجه رسیدم که کاظم(ع) از دنیا رفته است». لذا از واقفه جدا شد و امامت رضا(ع) را پذیرفت. ^{۱۱۶}

بنا به نقل منابع امامی، یکی از شیوه های واقفه برای تحکیم موقعیتشان در جامعه شیعی، رشوه دادن به برخی از پیروان برجسته رضا(ع) بود. نقل شده که واقفیان به صفوان بن یحیی، وکیل رضا(ع) پیشنهاد کردند که در قبال رها کردن امام، مقدار زیادی پول دریافت کند؛ لیکن او این پیشنهاد را رد کرد. ^{۱۱۷} آنان همچنین کوشیدند تا با دادن ده هزار دینار رشوه به یونس بن عبدالرحمان، او را وادار کنند تا پذیرش امامت رضا(ع) توسط خود را [علناً] اعلام نکند و در معرض عموم از آنان انتقاد نماید و او این پیشنهاد را نپذیرفت. ^{۱۱۸}

آنان در یکی دیگر از تدابیرشان سعی کردند تا نشان دهند که ادعای رضا(ع) در مورد امامت، کاملاً بی پایه و اساس است. آنان، شایعه ای را رواج دادند که طبق آن، پذیرش ادعای رضا(ع) توسط صفوان بن یحیی، تنها در نتیجه نماز و استخاره او بوده و مبتنی بر قرینه ای قانع کننده نبوده است. همچنین واقفه، روایتی را ترویج کردند که بنا بر آن، علی بقباque، یکی از واقفیان، از صفوان بن یحیی و دیگر طرفداران برجسته رضا(ع) پرسید که چه چیز موجب شد که امامت رضا(ع) را بپذیرد. آنان نتوانستند به طور رضایت بخشی به این پرسش، پاسخ دهند. در عوض، آنان به احمد بظنطی - که هنوز جوان و بی تجربه بود - رجوع کردند و از او خواستند که به این پرسش، پاسخ دهد. راوی واقفی این روایت می گوید که پیروان رضا(ع)، هیچ دلیل محکمی نداشتند

۱۱۴. الکافی، ص ۳۵۵؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۴ و ۶۰۵-۶۰۶؛ الاختصاص، ص ۸۴؛ الخرائج

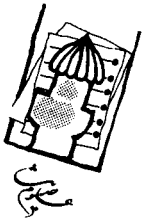
و الجرائع، سعید بن هبة الله الراوندی، بیروت، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م، ج ۱، ص ۳۶۰-۳۶۱.

۱۱۵. ر. ک: الکافی، ص ۳۵۴-۳۵۵؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۹؛ الغيبة، الطوسی، ص ۴۷-۵۰.

۱۱۶. بحار الانوار، محمدباقر المجلسی، تهران، ۱۳۷۶-۱۳۹۲ق / ۱۹۵۷-۱۹۷۳م، ج ۶۸، ص ۲۷۴.

۱۱۷. رجال النجاشی، ص ۱۳۹.

۱۱۸. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۹۳؛ علل الشرائع، ص ۶-۲۳۵؛ الغيبة، الطوسی، ص ۴۲-۴۳.



و تنها به طور کورکورانه ای از سخنان برخی افراد نادان، حمایت می کردند.^{۱۱۹}

تدبیرهای ماکیاوولی گونه مشابهی نیز به عنوان ضد حمله توسط پیروان رضا(ع) و شیعیان امامی بعدی به اجرا درآمد. آنان، روایات متعددی را به امامان قبلی (یعنی باقر(ع) و صادق(ع) نسبت دادند که آن دو در این روایات، پیدایش واقعه را پیش بینی و واقفیان را نفرین کرده بودند.^{۱۲۰} همچنین روایت شده بود که موسی کاظم(ع)، هنگامی که رضا(ع) هنوز کودک بود، نام دو تن از واقفیان برجسته (یعنی عثمان بن عیسی دواسی و زیاد قندی) را به او اطلاع داد و بر آنان لعنت فرستاد.^{۱۲۱}

به علاوه، شیعیان امامی مدعی شدند که موسی بن جعفر(ع)، به این دلیل ملقب به «کاظم» شد که در میان شاگردانش تمام کسانی را که سیر امامت را به او ختم می کنند و امامت رضا(ع) را نفی می نمایند، می شناخت، لیکن همیشه نسبت به آنان، کظم غیظ می کرد و هرگز نگذاشت که آنان از خشم او مطلع شوند.^{۱۲۲}

آنان، همچنین به ادعای واقعه در مورد غیبت رضا(ع) در مراسم تشیع جنازه پدرش پاسخ گفتند. احتمالاً آنان حدیثی جعل کردند مبنی بر این که وقتی کاظم(ع) از دنیا رفت، مسیب بن زهیر زندانبان امام، رضا(ع) را مشاهده کرده بود که به طور معجزه آسایی از مدینه [به زندان] آمد و به دور از چشم مردم، بدن پدرش را غسل داد.^{۱۲۳}

۱۱۹. الغیة، الطوسی، ص ۴۱.

۱۲۰. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۵۸ و ۴۶۲ - ۴۶۳.

۱۲۱. الغیة، الطوسی، ص ۴۵.

۱۲۲. علل الشرائع، ص ۲۳۵؛ عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۹۱.

۱۲۳. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۸۲-۸۵. مسیب بن زهیر که در روایت به عنوان زندانبان امام معرفی شده، در سال ۱۷۲ ق / ۷۸۷-۷۸۸ م، رئیس پلیس بغداد بود (ر. ک: تاریخ الموصل، یزید بن محمد الازدی، ویراسته علی حبیبی، قاهره، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م، ص ۲۶۹)؛ اما مسیب، هشت سال قبل از وفات کاظم(ع) در سال ۱۷۵ ق / ۷۹۱ م، از دنیا رفت (ر. ک: تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب البغدادی، قاهره، ۱۳۴۹ ق / ۱۹۳۱ م، ج ۵۳، ص ۱۳۷؛ الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، ویراسته سی، جی، تورنبرگ، لیدن، ۱۸۵۱-۱۸۶۷ م، ج ۵، ص ۸۴).
نه تنها افسانه [بودن داستان]، بلکه این عدم دقت به طور کامل، داستان را از اعتبار می اندازد.



همچنین به نظر می‌رسد که تعدادی از روایات موجود در الکافی نیز توسط امامیه، علیه واقفه به کار گرفته شده است. در یکی از این روایات از صادق(ع) روایت شده: «هنگامی که ما مطلبی را در مورد شخصی بگوییم، اگر این مطلب درباره خود او صدق نکند، در مورد پسرش یا نوه اش صادق خواهد بود، شما هیچ گاه آن را نفی نکنید؛ خداوند متعال، آنچه را که بخواهد، انجام می‌دهد».^{۱۲۴}

ظاهراً این روایات به این نکته اشاره دارد که حتی اگر صادق(ع) آن چنان که واقفیه معتقد بودند، درباره قائم بودن کاظم چیزی گفته باشد، این، بدان معنا نیست که این پیش بینی به روشنی درباره او محقق خواهد شد و ممکن است که شخصی از اولاد کاظم(ع)، مقصود واقعی روایت باشد.

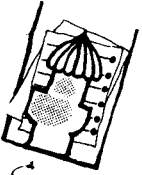
روشن است که عالمان شیعه دوازده امامی که این روایت را به جوامع حدیثی شان اضافه می‌کردند، خواستار آن بودند که از طرفی از توانایی اثبات [حقانیت] قائم مورد نظر خودشان برخوردار باشند و از طرف دیگر، احادیث شیعی متعدّد و رایجی را که اعداد مختلفی غیر از عدد دوازده را به عنوان تعداد امامان ذکر می‌کردند، یا نشانه های تاریخی و فیزیکی متفاوتی را در توصیف قائم یا چهره او و زمان ظهور او می‌نمایاندند، نفی نکرده باشند.

از گزارش های متعدّدی که ذکر آنان به میان آمد، می‌توان فهمید که پیروان رضا(ع) توانستند تعداد زیادی از واقفیان را قانع کنند و به تحکیم موقعیت خود در جامعه علیه مخالفان واقفی پردازند، بخصوص پس از آن که رضا(ع) توسط مأمون خلیفه عباسی، به عنوان ولی عهد انتخاب شد.^{۱۲۵} محبوبیت امام در جامعه شیعی به اوج خود رسید. چه بسا اگر حوادث به همین ترتیب پیش می‌رفت، واقفیان زودتر از آنچه اتفاق افتاد، از جامعه شیعی رخت برمی‌بستند؛ لیکن ظاهراً وفات غیر مترقبه رضا(ع) در سال ۸۱۸م / ۲۰۳ق،

۱۲۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۵.

۱۲۵. برای اطلاعات بیشتر در مورد این حادثه که در سال ۲۰۱ق ۸۱۷م، اتفاق افتاد، ر. ک: تاریخ الطبری،

ج ۳، ص ۱۰۱۲-۱۰۱۳.



و جانشینی پسر هفت ساله اش محمد(ع) به جای او، تبدیل به مانعی جدی در برابر پیروان رضا(ع) شد. احتمالاً واقعه از این فرصت به خوبی استفاده کردند. به نظر می‌رسد که در آن زمان، مباحث و مجادلات زیادی بین دو گروه درباره این موضوع واقع شده است. ۱۲۶ بنا به برخی گزارش‌ها، تعدادی از پیروان رضا(ع) به خاطر این مسئله به واقعه پیوستند. ۱۲۷ محمد الجواد(ع) به مبارزه با واقعه ادامه داد. او آنان را «حُمقای شیعه» نامید. وی همچنین ابراز داشت که واقعه، هیچ ربطی به ائمه ندارند و در حقیقت، مرتبه آنان با مرتبه زیدیه یکی است. ۱۲۸ ظاهراً مشکلات داخلی مداوم در میان شیعیان امامی، به فرقه واقعه اجازه داد که حداقل تا ابتدای قرن چهارم هجری، بدون برخورد با هیچ‌گونه رقیب جدی‌ای در جامعه شیعی باقی بمانند. ابو حاتم رازی (م ۹۳۴ م / ۳۲۲ ق) بیان می‌کند که واقعه در زمان او هنوز وجود دارند. ۱۲۹ اما هنگامی که امامیه به عنوان شیعه اثنا عشری پس از ۸۷۴ م / ۲۶۰ ق پدیدار شد و سپس، موقعیت خود را بخصوص بر اساس موضوع غیبت امام دوازدهم تحکیم کرد، ظاهراً دیگر هیچ‌جایی برای واقعه باقی نماند. این فرقه به تدریج از نیمه اول قرن چهارم هجری به بعد از بین رفت و سرانجام، هیچ نشانی از آنان بر جای نماند.

۲. واقفیان افراطی^{۱۳۰} (بشیریه)

آن گونه که از نوشته‌های «ملل و نحل» فهمیده می‌شود، گروهی از شیعیان (مانند واقفه) ۱۲۶. به عنوان مثال، در نتیجه بحثی که بین علی بن جعفر صادق(ع) و یکی از واقفه درباره مشروعیت امامت محمد بن علی الرضا(ع) درگرفت، میان آنان منازعه‌ای رخ داد. ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ص ۲۵۶.

۱۲۷. مقالات الإسلامیین، البلیخی ص ۱۸۱؛ الفصول المختارة، مفید، ص ۲۵۶.

۱۲۸. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۰.

۱۲۹. کتاب الزینة، ص ۲۹۰.

۱۳۰. انتخاب واژه افراطیگری توسط ما، بر اساس تمایلی عام است که شیعه دوازده امامی را متعادل در نظر می‌گیرد و کسانی را که توسط اثنا عشریه با عنوان «غلات» معرفی شده‌اند افراطی می‌داند. علی رغم



وفات، کاظم (ع) را نپذیرفتند و سیر امامان خود را به او ختم نمودند. اما گروه مورد بحث، به دلیل عقاید عجیب و غریبشان، کاملاً متمایز از واقفۀ مشهور بودند. ظاهراً این گروه، نمونه دیگری از افراطیگری شیعی در کوفه بودند. عقاید آنان، کاملاً با عقاید فرقه های کوفی پیشین (مانند «مغیریه» و «بیانیه» شباهت داشت. ۱۳۱ محمد بن بشیر، ۱۳۲ یکی از موالی بنی اسد در کوفه، رهبر این گروه بود. این گروه به سبب نام رهبر آن، «بشریه»^{۱۳۳} یا «بشریه»^{۱۳۴} خوانده شد. کشتی معتقد است که محمد، ترویج نظریات

> این کاربرد عام، برخی از مطالعات جدید نشان داده که بسیاری از دیدگاه هایی که توسط اثنا عشریه به غلات نسبت داده می شده، در برخی از کتاب های کهن مهم شیعه اثنا عشری وجود دارد. ر. ک:

M.A.Amir-Moezzi, "Al-Saffar Al-Qummi (m.296/902-3) et son kitab basair al-darajar", Journal Asiatique, 280 (1992), PP.221-250; Idem, Aspects de l'Imamologie Duedecimaine I: Remarques sur la Divinite de l'Imam", Studia Iranica, 25 (1996), pp.193-216.

ام، ا، امیر معزی، نویسنده این مقالات به این نتیجه می رسد که در میان شیعیان، نخستین تمایز بین «شیعه متعادل» و «شیعه افراطی» کاملاً تمایزی ساختگی است. ر. ک:

Amir-Moezzi, "Aspects", pp.195-196; Idem, "Notes sur Deux Traditions, Heterodoxes, Imamites", Arabica, 41 (1994), P.133.

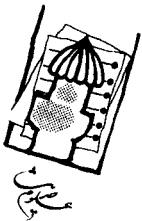
۱۳۱. برای آشنایی با این گروه ها ر. ک:

W.F.Tucker, "Bayan b.Saman and the Bayaiyya", Muslim World, 65(1975), pp.241-53; Idem, "Rebels and Gnostics: al-Moghira ibn Said", Arabica, 22(1975), PP.33-47.

۱۳۲. درباره محمد بن بشیر، ر. ک: الفصول المختارة، ص ۲۵۴؛ محصل، ص ۲۴۳.

۱۳۳. بنا به نظر ناشی (جعفر بن حرب)، گروه طرفدار محمد بن بشیر (بشیریه)، پس از مرگ صادق (ع) پدید آمدند. محمد ادعا کرد که پس از صادق (ع)، امامت به او منتقل شده و قدرت پیشگویی را به خود نسبت داد. او مدعی شد که آنچه را دیدنی نیست، می بیند و می تواند مردگان را زنده کند (ر. ک: المسائل، ص ۴۱). اگر چه اعتقادات افراطی محمد که توسط ناشی ارائه شده، با گزارش های دیگر ملل و نحل نویسان منطبق است، لیکن این نکته که محمد، خود را جانشین صادق (ع) دانسته باشد، در منابع دیگر بیان نشده است. بنا بر این، دقیقاً معلوم نیست که آیا محمد بن بشیر، بلافاصله بعد از مرگ صادق (ع)، شروع به ترویج ادعاهای افراطی خود کرده یا این که ناشی به دلیل خلط اسامی صادق و کاظم (ع) دچار اشتباه شده است.

۱۳۴. فرق الشیعة، ص ۷۰؛ محصل، ص ۲۴۳.



افراطی خود درباره کاظم(ع) را هنگامی که او هنوز زنده بود، آغاز کرد و امام هم او را طرد نمود و در معرض عموم بر او لعن فرستاد. ۱۳۵

محمد بن بشیر معتقد بود که علی رغم این واقعیت که کاظم(ع) [به ظاهر] یک انسان به نظر می‌رسد، او در واقع، یک موجود انسانی نیست. انسان‌های نورانی (اهل النور) او را به صورت نور[ی قوی] مشاهده می‌کنند و انسان‌های اهل تیرگی (اهل الکدره)، او را به صورت نوری ضعیف مشاهده می‌نمایند. او تنها توسط انسان‌های عادی به صورت یک موجود انسانی رؤیت می‌شود. بنا بر این، اگرچه او در حقیقت، هنوز در میان مردم حاضر بود، ولی از دید آنان پنهان شده بود. او زندانی نشده و هرگز نمرده بود. به این ترتیب، او قائم و مهدی بود و از دیده‌ها غایب شده بود و در آینده، می‌بایست به زمین باز می‌گشت.

محمد بن بشیر، ادعا کرد هنگامی که کاظم(ع) غایب شد، او را به عنوان جانشین خود، تعیین کرد. قبل از آن، امام هرچه را که برای امور دنیا و آخرت لازم بود، به او آموخت. بنا بر این، تنها امام مشروع بعد از کاظم(ع)، او (محمد بن بشیر) است. او همچنین پسرش سمیع بن محمد را به عنوان جانشین خود، تعیین کرد. [او مدعی بود] امامت سمیع و فرزندان او تا زمان بازگشت موسی کاظم(ع) به عنوان قائم در میان مسلمانان، تداوم خواهد داشت. این گروه، امامت علی الرضا(ع) را نپذیرفتند. به علاوه، آنان رضا(ع) را از خویشاوندی با کاظم(ع) خارج کردند و او و پیروانش را به کفر متهم ساختند.

منابع امامی، بشریه را به عنوان یک گروه افراطی توصیف می‌کنند. آنها معتقدند که اگرچه بشیریه در روز، پنج بار نماز می‌خواندند و در ماه رمضان، روزه می‌گرفتند، لیکن از انجام دادن تکالیف زکات و حج، سر، باز می‌زدند و از دیدگاه آنان، زنای محصنه و همجنس‌بازی جایز بود. آنان، همچنین به حلول و تناسخ، اعتقاد داشتند.



لذا مدعی شدند که روح تمام امامان، تنها یک روح بود که به طور مداوم، از یک امام به امام دیگر منتقل می شد. ۱۳۶

محمد بن بشیر، الوهیت را به کاظم (ع) نسبت داد و مدعی شد که او فرستاده کاظم (ع) است. [منابع امامی] محمد بن بشیر بن عنوان را جادوگر و شعبده بازی ماهر و زبردست معرفی کرده اند. او مجسمه ای بزرگ شبیه کاظم (ع) را در اختیار داشت که ملبس به لباس های ابریشمی بود. او معمولاً پیروانش را به خانه اش دعوت می کرد و با به کار بردن حيله های مختلف، با آن مجسمه کاری می کرد که [آنان خیال کنند] گویا کاظم (ع) هنوز زنده است و در خانه محمد زندگی می کند. او کاری می کرد که مجسمه سخن بگوید و از این طریق، فرامین خود را به اطلاع پیروانش می رساند. ۱۳۷

کشی گزارش می دهد که محمد بن بشیر را دستگیر کردند و به اتهام زندق به دادگاه بردند. ابتدا او توانست با قول دادن به خلیفه در مورد ایجاد جادویی چنان غیرعادی برای او که تمام پادشاهان و حاکمان را مبهوت گرداند، برای مدتی آزاد شود؛ لیکن پس از آن که حيله موجود در شعبده بازی او افشا شد، بلافاصله، او را دستگیر و اعدام کردند. ۱۳۸

۳. پیروان احمد بن موسی

به جرئت می توان گفت که تنها گروه کوچکی از شیعه، ۱۳۹ احمد بن موسی، برادر

۱۳۶. برای اطلاعات مفصل در مورد کاربرد شیعی کلمات «نور، حلول و تناسخ»، ر. ک:

M.A.Amir-Moezzi, "The Divine Guide", PP.38-43. (in the chapter "Adamic Humanity: The Voyage of the Light").

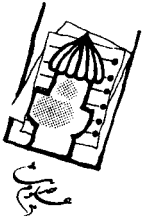
۱۳۷. برای اطلاعات بیشتر درباره این ویژگی های، بشیریه، ر. ک: اختیار معرفة الرجال ص ۴۷۷ -

۴۸۲؛ المقالات والفرق، ص ۶۲-۶۳ و ۹۱-۹۲؛ فرق الشيعة، ص ۷۰-۷۱.

۱۳۸. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۸۱.

۱۳۹. بلخی معتقد است که پیروان احمد بن موسی، تعداد زیادی از مردم بودند (ر. ک: المقالات،

ص ۱۸۱)؛ اما احتمالاً این مطلب صحیح نیست؛ چرا که مطابق آنچه که از منابع فهمیده می شود، این گروه از خود، رد پای بسیار ضعیفی برجای گذاشته بودند و احتمالاً نزد بسیاری از فرقه شناسان ناشناخته بودند. تنها تعداد کمی از آنها در کتاب هایشان از این شیعیان یاد کرده اند.



کوچک تر علی الرضا(ع) را پس از کاظم(ع) به عنوان امام جدید پذیرفتند. ۱۴۰ کشی، نام دو تن از حامیان احمد بن موسی را ذکر می کند: ابراهیم و اسماعیل، دو برادر که هر دو از فرزندان ابو سمّال بودند. هنگامی که در سال ۸۱۵ م / ۱۹۹ ق، احمد به قیام ابوالسرایا - که دارای عقاید زیدی بود، پیوست، آنان، این عمل را محکوم کردند و از حمایت خود از او دست کشیدند. کشی معتقد است که بعد از این ماجرا، آنان به واقفه پیوستند. ۱۴۱

هیچ اطلاعات بیشتری در مورد این شیعیان، وجود ندارد. احتمالاً این گروه کوچک، مدت کمی بعد از بین رفتند. اما بلخی دوباره بیان می کند که پس از وفات رضا(ع)، بار دیگر ادعای امامت در مورد احمد، تکرار شد. ۱۴۲ این ادعای دوم را نوبختی، مفید و قوی نیز گزارش کرده اند و ظاهراً [این ادعا]، واکنشی از سوی برخی از طرفداران رضا(ع) نسبت به جانشینی مجادله برانگیز پسر هفت ساله رضا(ع)، محمد الجواد(ع) برای امامت شیعیان بوده است. ۱۴۳

۱۴۰. مقالات الإسلامیین، البلخی، ص ۱۸۱؛ مقالات الإسلامیین، الأشعری، ج ۱، ص ۲۹-۳۰؛ محصل، ص ۲۴۳.

۱۴۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۷۲.

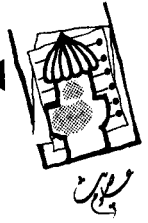
۱۴۲. مقالات الإسلامیین، البلخی، ص ۱۸۱.

۱۴۳. ر. ک: فرق الشیعة، ص ۷۲؛ المقالات والفرق، ص ۹۳؛ الفصول المختارة، ص ۲۵۶. شایان ذکر است که برخی از تحقیقات جدید، تنها به پدید آمدن دوباره گروه [طرفدار] احمد بن موسی پس از وفات رضا(ع) توجه کرده اند. ر. ک:

M. Watt, "Formative Period", p.160; Idem, "Sidelights", P.264; Idem, "The Reappraisal of Abbasid Shiism", Arabic and Islamic Studies in Honor of Hamilton A.R.Gibb, ed. G Makdisi, (Leiden, 1965), p.648; M.Momen, An Introduction to Shii Islam, (New Haven and London, 1985), pp.57-58.

[مؤمن، این فرقه را «احمدیه» می نامد]. ظاهراً تنها جی، حسین متوجه شده که این گروه، ابتدا پس از وفات کاظم(ع) پدید آمدند. تنها منبعی که حسین به آن اشاره کرده است، اختیار معرفة الرجال کشی است. ر. ک:

J, Hussain, "New Light", p.40; Idem, "The Occultation", p.39.



۴. قطعیه، پیروان رضا(ع)

در کنار واقفه و گروه کوچک احمد بن موسی، اکثر امامیه، سیر امامان خود را با علی بن موسی الرضا(ع) تداوم بخشیدند. آنان به این دلیل که به طور قطع و یقین، وفات کاظم(ع) را تأیید کرده و امامت رضا(ع) را پس از او پذیرفتند، «قطعیه» نامیده شدند. ۱۴۴

نتایج

واقفه، نمونه‌ جدیدی از گروه‌ های متعددی بود که قبلاً در موقعیت‌ های مختلف، مدعی غیبت چندین امام شیعی شده بودند. آموزه‌ واقعی، بیشتر بر این باور رایج در بین شیعیان که امام هفتم، قائم خواهد بود، استوار شده بود. ظاهراً برخی از وکلای طمعکار کاظم(ع) که از طرف ایشان مسئول رسیدگی به امور مالی شیعیان بودند، با امید به آن که ثروت زیادی را که از جانب امام نزد آنان به امانت گذاشته شده بود، به چنگ آورند، از این عقیده حمایت کردند.

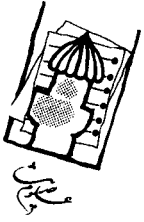
واقفیان برای تبلیغ آموزه‌ های واقعی و تحکیم موقعیت خود در جامعه، ادبیات وسیعی که عمدتاً به مسئله‌ غیبت مربوط می‌ شد، تولید کردند. حامیان رضا(ع) نیز به عنوان ضدّ حمله، همین کار را انجام دادند. محصول این تحولات، بعدها توسط شیعه‌ اثنا عشری برای حمایت از غیبت امام دوازدهم به کار گرفته شد. ۱۴۵

از سوی دیگر، می‌ توان گفت که دیدگاه‌ های وکلای واقعی کاظم(ع)، الگویی

۱۴۴. فرق الشیعة، ص ۶۷؛ المقالات والفرق، ص ۸۹؛ المسائل، ص ۴۷؛ مقالات الإسلامیین،

الاشعری، ج ۱، ص ۱۷؛ مقالات الإسلامیین، البلخی، ص ۱۷۶.

۱۴۵. برای مشاهده برخی از نمونه‌ ها، ر. ک:



برای [فعالیت] وکلای امام حسن بن علی عسکری (ع) در اختیار آنان قرار داد. بنا بر این، تاریخ اسلام، برای دومین بار، شاهد پایه گذاری فرقه دیگری بود که عمدتاً از طریق تعصب وکلای قدرتمند مالی یکی از امامان شیعه ایجاد شده بود.

گروه دیگری با عنوان «بشیریه» نیز به غیبت و مهدویت کاظم (ع) معتقد بودند، اما این گروه به دلیل عقاید افراطی شان باید از واقفه مشهور، تمییز داده شوند. اگرچه به نظر می رسد که امامیه در اتهاماتی (مانند همجنس بازی و چیزهای شبیه به آن) که به بشیریه نسبت دادند، از نقد و انتقاد منطقی تا حدی فراتر رفته باشند، لیکن با این حال، انتقاد از آنان مبنی بر این که دیدگاه هایشان مشابه است با گروه های غالی قبلی که از کوفه نشنت گرفته بودند، بخصوص از آن جا که چنین انتقادهایی بر علیه دیگر واقفیان مطرح نشده، می تواند قابل قبول باشد.

اکثر پیروان کاظم (ع)، علی الرضا (ع) را به عنوان امام بعدی خود پذیرفتند. این گروه، پس از «جعفریه» و «موسویه»، یکی از حلقه های زنجیره گروه های امامی بود که بعدها فرقه اثناعشریه یا شیعه دوازده امامی را تشکیل داد.

گروهی کوچک به جای علی الرضا (ع)، احمد بن موسی را به عنوان امامشان به رسمیت شناختند. در منابع [موجود]، هیچ توضیحی در این مورد که چرا آنان با پذیرفتن امامت رضا (ع) از اکثر شیعه پیروی نکردند، وجود ندارد. آنان، احتمالاً گروه کوچکی را تشکیل دادند و پس از مدت اندکی از میان رفتند.

اما بعد از آن که رضا (ع) بدون برجای گذاشتن هیچ نامزد بالغی [برای امامت] از دنیا رفت، برخی از طرفداران احمد، دوباره او را برای حفاظت از سیر امامت به صحنه آوردند. پیشینه این مدعا بر اساس نظریه اولیه فطّحی مذهببان بنا نهاده شده بود. نظریه مزبور، این امکان به دو برادر می داد که یکی پس از دیگری به امامت برسند.